

تاریخ



سوء استفاده از اندیشه مهدویت در جنبش روشنی‌بخش

رسول رضوی*

چکیده

جنبش «روشنیه» به رهبری بایزید انصاری در زمان اکبرشاه، یکی از شاهان تیموری و در منطقه‌ای پشتون‌نشین میان کشورهای افغانستان و پاکستان به وجود آمد. بایزید فردی درس ناخوانده و کم‌سواد اما باهوش و زیرک بود و برای نجات قوم پشتون از سلطه شاهان تیموری و برانگیختن مردم برای ایستادن در برابر حکومت وقت، به ادعاهایی بزرگ چون مهدویت، مسیح بودن و علم غیب پرداخت. این مقاله، به عوامل شکل‌گیری این جنبش، پیروان برجسته آن و برخی از عقاید، باورها و کتاب‌های آنان می‌پردازد. منبع‌های موجود درباره این جنبش، بسیار اندکند و از این‌رو، پرداختن به گوشه و کنار آن دشوار است. اما این نوشتار کوشیده است از آنها به نیکی بهره ببرد.

واژگان کلیدی

روشنیه، میان بایزید، انصاری، مهدویت، مسیحیت، روشنیان، اکبرشاه، مغول.

بسترهای پیدایش روشنیه

«هزاره‌گرایی» و انتظار برپایی روز داوری درباره هزاره از ویژگی‌های فرهنگی اهل کتاب است. یهودیان و مسیحیان تازه‌مسلمان صدر اسلام، هزاره‌گرایی را به مکتب خلفا پا گشودند و برخی از اهل سنت نیز پیرو آن شدند. آن‌گاه اندیشه ناب «مهدویت» که پیامبر اسلام و امامان معصوم درافکنده بودند، دچار انحراف شد. مهم‌ترین نمود فرهنگ هزاره‌گرایی یا تعیین وقت پایان جهان و برپایی قیامت، در *تاریخ الامم و الملوک طبری*، دیده می‌شود. او پایان قرن پنجم را هنگام رستاخیز می‌دانست و به انتظار «اشراط الساعة» فرا می‌خواند.^۱ اما قرن ششم گذشت و پیش‌بینی‌های او تحقق نیافت. از این‌رو، در آغاز قرن دهم، دوباره زمزمه‌هایی درباره پایان جهان، آغاز شد و در میان اهل سنت، زمینه مناسبی برای مدعیان مهدویت فراهم آوردند. آنان که در سراسر ممالک اسلامی حضور داشتند، خود را مهدی موعود و یکی از شرط‌های فرا رسیدن قیامت می‌شمردند. شبه قاره هند یکی از این مناطق بود که برخی از حکومت‌های شیعی مانند نظام‌شاهیان، قطب‌شاهیان و احمدشاهیان، بر بخش‌های جنوبی آن (دکن) حکم می‌راندند و گورکانیان یا همان مغولان هند، در مناطق شمال هند روی کار آمده بودند و هر روز بر دامنه قدرت خود می‌افزودند. آنان در پایان قرن دهم، قدرت فراگیر سرتاسر شبه قاره هند شدند و دیگر حکومت‌ها را از بین بردند یا در تنگنا قرارشان دادند.

اکبرشاه تیموری (۹۶۳-۱۰۱۴ قمری) در چنین اوضاعی به دلیل افراط‌ها و تعصب‌های ناروای برخی از کارگزاران سنی مسلک خود، فرا رسیدن هزاره اول اسلامی را دست‌آویزی قرار داد و اعلام کرد که عمر دین اسلام به پایان رسیده است و مردمان از «اکبریه» یا «توحید الهیه»، آیین‌های نو بنیاد او، پیروی باید کنند.^۲

چند نفر در هند پیش از این کار اکبرشاه، ادعای مهدویت کرده بودند. سیدمحمد جونیپوری از آنان به شمار می‌رفت. پیروان جونیپوری پس از او چند سال به حکومت بخشی از دکن دست یافتند.

بایزید انصاری دومین مدعی مهدویت و هم‌عصر اکبرشاه بود که پیروانش او را «پیر روشن» (پیر روشن) و دشمنانش وی را «پیر تاریک» می‌خواندند.

این شخص در شمال ارتفاعات کوه‌های سلیمان قیام کرد. کوه‌پایه‌های شمالی و جنوبی آن‌جا، زیست‌گاه قوم پشتون بود و از این‌رو، منطقه میان هند و ایران را که کوه‌های هندوکش و سلیمان در آن قرار داشتند، به انگیزه دربرگرفتن شهرهای مهمی مانند هرات، بلخ، غزنه، قندهار، کابل و...، افغانستان نامیدند. ساکنان این منطقه (قوم پشتون یا افغانان)، از مدنیت چندان برخوردار نبودند و عشیره‌ای و قبیله‌ای زندگی می‌کردند.^۳ اما طالبان قدرت، آنان را نیروی نظامی بالقوه‌ای می‌شمردند.

این منطقه در قرن دهم، بخشی از قلمرو حکومت گورکانیان یا مغولان هند به شمار می‌آمد. بایزید انصاری در این دوره و در حکومت اکبرشاه تیموری، در گوشه و کنار کابل،

مهم‌ترین نمود فرهنگ هزاره‌گرایی یا تعیین وقت پایان جهان و برپایی قیامت، در *تاریخ الامم و الملوک طبری*، دیده می‌شود. او پایان قرن پنجم را هنگام رستاخیز می‌دانست و به انتظار «اشراط الساعة» فرا می‌خواند.^۱ اما قرن ششم گذشت و پیش‌بینی‌های او تحقق نیافت. از این‌رو، در آغاز قرن دهم، دوباره زمزمه‌هایی درباره پایان جهان، آغاز شد و در میان اهل سنت، زمینه مناسبی برای مدعیان مهدویت فراهم آوردند.

ادعای مهدویت^۴ را آمیخته با حرکت خود بر ضد سلطه گورکانیان هند قرار داد و جنبشی دراز به راه انداخت. برخی از کتاب‌های فرق و مذاهب این جنبش را «روشنیه»^۵ نامیده‌اند و آن را از نمودهای آسیب‌پذیری اندیشه مهدویت و نمونه‌ای برای بررسی چگونگی سوءاستفاده از اندیشه موعودگرایی در اسلام و نیز مهم بودن این اندیشه در میان مسلمانان می‌توان دانست.

بایزید و ادعای مهدویت

دو گمانه درباره ادعای رهبر این فرقه وجود دارد:

یکم. پیر روشن برای تقویت پایه‌های جنبش خود، چنین ادعا کرده است، و از این‌رو، اندیشه مهدویت را هم‌چون عاملی برای قیام مردم بر ضد حکومت‌های جائز و سوءاستفاده طالبان قدرت، باید بررسی کرد؛

دوم. پیر روشن دعوی مهدویت نداشته است، بلکه مخالفانش او را به داشتن این ادعا متهم کرده‌اند؛ زیرا آنان با برخی از ادعاهای بزرگ رهبران جنبش‌ها، بهتر می‌توانستند جنگ عقیدتی و تبلیغاتی راه بیندازند و پشتوانه‌ای دینی - مذهبی برای خود فراهم آورند. باری، برای آشنایی با فرقه روشنیه و چگونگی تأثیرگذاری نیک یا بد اندیشه مهدویت در این جنبش، ناگزیر به شناختن شخصیت و باورهای پیر روشن باید پرداخت.

زندگی‌نامه بایزید

بایزید انصاری که پیروانش وی را پیر روشن می‌نامیدند،^۶ در اوایل قرن دهم هجری در جلندهر^۷ پنجاب (جنوب کوه‌های سلیمان و شمال پاکستان امروزی) به دنیا آمد. آگاهی چندانی درباره پدرش، عبدالله وجود ندارد، اما گفته‌اند که او از تبار شیخ سراج‌الدین انصاری^۸ و شخصی روحانی، صاحب نفوذ و از اهل طریقت بوده و منصب قضاوت را نیز بر عهده داشته است.^۹ مادر بایزید، بنین نام داشت و دختر عموی پدر او بود.

چندی پس از تولد بایزید، بابر، شاه مغول با پراکنده ساختن نیروهای افغان در آن سرزمین، زندگی را برای افغانان دشوار کرد. بنابراین، قاضی عبدالله، پدر بایزید با خانواده‌اش به خاستگاهشان کان گرم بازگشت، اما مادرش نتوانست در آن‌جا بماند و همراه با او به هند رفت. وی در کودکی برای یادگیری علم شوق فراوانی

داشت، اما در این راه سرخورده شد؛ زیرا خدمت‌رسانی به خانواده، او را از این کار باز می‌داشت. پدیده پیری و مریدی و عبارت «من لا شیخ له لا دین له» در آن هنگام در میان پشتون‌ها رواج داشت و بایزید با تأثیر پذیرفتن از این محیط و ناامید شدن از پدر و خانواده‌اش، به تصوف و عرفان گرایید، کارهای دنیا را ترک گفت، به ریاضت و اعتکاف پرداخت و طریق تصوف اختیار نمود. چندی بعد گویا به انگیزه تجارت به قندهار سفر کرد، اما به گفته خودش در پی یافتن پیر کامل بود و هنگامی که از پیدا کردن آن عاجز شد، خود را پیر کامل و حتی مکمل خودش دانست به شرط این که از عهده این کار برآید. وی در پایان این دوره با ادعای رسیدن به مرتبه پیری کامل، به سوی مردم رفت و به شیوه پیغمبران آنان را به اطاعت از خود فرا خواند.

پیر روشن به دلیل چنین پیشینه، تأثیر فراوانی از اندیشه‌های صوفیه پذیرفت. از این‌رو، مسائلی مانند حلول، اتحاد و تناسخ در میان آرای وی دیده می‌شود.^{۱۰} او به رغم نظر صوفیه، علم را حجاب نمی‌دانست، بلکه به چهار زبان پشتو، فارسی، هندی و عربی، کتاب می‌نوشت. برای نمونه، کتاب *خیرالبیان* به این زبان‌ها نوشته شده است و پیروانش آن را کتاب مقدس و خطاب حق تعالی به بایزید و صحیفه امر الهی می‌دانند. برخی از محققان این کتاب را نخستین تألیف موجود به زبان پشتو دانسته‌اند.^{۱۱} او در بخشی از این کتاب می‌نویسد:

یا بایزید بنویس در آغاز کتاب به بزرگی و به درستی حروف‌ها بسم الله تمام. من گم نمی‌کنم مزد آن کسانی که می‌نویسند باز خراب می‌کنند یک حرف یا نقطه باز می‌نویسند برای درست شدن بیان.^{۱۲}

حال‌نامه کتاب دیگر بایزید است که در آن بیش‌تر از هر چیز به شرح حال خویش می‌پردازد.^{۱۳} سومین کتابی که صاحب *دبستان المذاهب* از بایزید نقل نموده، کتاب عربی *مقصود المؤمنین* است. گویا وی مدعی بوده که خداوند در این کتاب بدون واسطه جبرئیل با او سخن گفته است.^{۱۴}

تأثیرپذیری او از افکار صوفیه و اعتقادش به وحدت وجود را از میان نقل قول‌های موجود درباره پیر روشن، می‌توان دریافت. وی هم‌چنین از باورمندان به جدایی شریعت از طریقت بود و ادعا می‌کرد:

کلمه شهادت گفتن، فعل شریعت است و تسبیح و تحلیل زبان به ذکر شاغل بودن و دل را از وسوسه نگاه داشتن، فعل طریقت است... روزه ماه رمضان داشتن و خود را از خوردن و آشامیدن و جماع کردن منع نمودن، فعل شریعت است... شکم پر نساختن و اندام از بدی باز داشتن، فعل طریقت است. زکات مال و عشر دادن فعل شریعت است و فقیر و صائم را اطعام و جامه دادن و درماندگان را دست گرفتن فعل طریقت است. طواف خانه خدا و بی‌بدی بودن، فعل شریعت است و طواف خانه دل و با نفس مبارزه نمودن و طاعت فرشتگان کردن، فعل طریقت است. و هم‌چنین دائم به یاد خدا بودن و ذات حق به چشم دل دیدن معرفت است.^{۸۱}

او مردم را به ریاضت امر می‌کرد و با استناد به آیه *فَأَيُّهَا تُولُوا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ...*^{۸۲} «هر کجا روی کنی همان‌جا روی خداست.» در نماز رو به قبله نمی‌ایستاد. چهار عنصر آب، خاک، باد و آتش را از مطهرات می‌دانست و مدعی بود که رسیدن باد به تن انسان، او را پاک و از غسل و شستن بدن با آب بی‌نیاز می‌کند. بایزید خدانشناسان را آدم نمی‌دانست و کشتن آنان را مانند گاو و گوسفند جایز می‌شمرد. بنابراین، مخالفان خود را می‌کشت و می‌گفت: *أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ*^{۸۳} «آنان مانند چهارپایان هستند، بلکه آنان گمراه‌ترند.»

پیر روشن می‌گفت: هر کس خود را شناسد از زندگی جاوید و حیات ابدی خبر ندارد، مرده است و مال او به زندگان می‌رسد. بنابراین، مال و دارایی مخالفانش را به شکل‌های گوناگون تصاحب می‌کرد و حتی همراه با فرزندان خود، راه بر آنان می‌بست.^{۸۴} *دایرةالمعارف الاسلامیة* از کتاب *منتخب اللباب* نقل می‌کند که فرقه روشنیه، ازدواج بدون نکاح را و با کشتن یک گاو و دادن ولیمه جایز می‌شمردند.^{۸۵}

این افکار در جذب مریدان و گرایش اهل سنت به بایزید انصاری مؤثر بودند، اما عامل قدرت‌یابی وی برای قیام بر ضد دولت وقت به شمار نمی‌رفتند. وی به همین دلیل عنصر دیگری بر عقاید خود افزود؛ یعنی با توجه به فراگیری اندیشه مهدویت در میان مسلمانان و این‌که اهل سنت، قیام امام مهدی را در آخرالزمان یکی از «اشراط الساعة» می‌شمردند و نیز با وجود تبلیغات هزاره‌گرایان اسلامی درباره نزدیکی پایان جهان و رسیدن قیامت در پایان اولین هزاره اسلامی، زمینه را مناسب دید و مدعی مهدویت و مسیح بودن شد.

بایزید و چگونگی ادعای مهدویت

در تحقیق درباره جنبش روشنیه، مشکلات تحقیق درباره جنبش‌های کوچک مردمی بیشتر نمود پیدا می‌کند؛ زیرا افزون بر این‌که جنبش روشنیه در امپراطوری بزرگ مغولان هند و در اوج قدرت آن صورت پذیرفت، عاملی مانند ناتوانی مردم این منطقه در نوشتن

پیر روشن می‌گفت: هر کس خود را شناسد از زندگی جاوید و حیات ابدی خبر ندارد، مرده است و مال او به زندگان می‌رسد. بنابراین، مال و دارایی مخالفانش را به شکل‌های گوناگون تصاحب می‌کرد و حتی همراه با فرزندان خود، راه بر آنان می‌بست. *دایرةالمعارف الاسلامیة* از کتاب *منتخب اللباب* نقل می‌کند که فرقه روشنیه، ازدواج بدون نکاح را و با کشتن یک گاو و دادن ولیمه جایز می‌شمردند.

و برخوردار نبودن آنان از نزدیکی به مراکز مهم تمدن و فرهنگ مکتوب نیز وجود دارد، به گونه‌ای که مؤسس این فرقه نخستین یا از شمار نخستین نویسندگان به زبان پشتو بوده است. بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت که آثار مکتوب و گزارش‌های بسیاری درباره تاریخ و مرام این جنبش‌ها وجود داشته باشد. از این‌رو، برای بررسی این فرقه تنها به احتمالات و تحلیل‌های استوار بر پایه اطلاعات شفاهی می‌توان دست پیدا کرد.

مهم‌ترین منبع درباره مهدویت بایزید انصاری، کتاب *دبستان المذاهب* است. کتاب *فرهنگ فرق اسلامی* نیز در تعریف این فرقه و بنیادگذار آن، از همین کتاب و مقاله نجیب مایل هروی بهره برده است.^{۲۰} به جز این دو منبع، منابع دیگر به این ادعا نپرداخته‌اند و تنها فرقه روشنیه را شاخه‌ای از سلسله صوفیه «سهروردیه» دانسته‌اند.^{۲۱} گفتنی است آنان با فرقه «روشنیه جلوتیه» متفاوتند.^{۲۲}

میرمحمد صدیق فرهنگ نیز در کتاب *افغانستان در پنج قرن اخیر*، اطلاعات کمابیش خوبی درباره بایزید انصاری درمی‌افکند، اما بدون هیچ اشاره‌ای به ادعای مهدویت وی می‌گوید که پیر روشن پس از ناامید شدن از یافتن پیر کامل، خود را پیر کامل و مکمل شمرده است.^{۲۳} بنابراین، با توجه به اندک بودن منابع موجود، داوری درباره ادعای مهدویت او دشوار می‌نماید و تنها دو گمانه در این باره وجود دارد:

یکم. بایزید فردی فعال و انقلابی بوده که به دلیل قدرت‌طلبی یا نجات مردم خود از سلطه مغولان هند، تلاش‌های گسترده‌ای آغاز کرده و برای رسیدن به هدف‌های خود از هر وسیله‌ای سود برده است؛ یعنی از تصوف برای جمع کردن مریدان و ایجاد رابطه مریدی - مرادی و از اندیشه مهدویت برای ایجاد انگیزه، شور و شوق در میان پیروانش کمک گرفته و آن را پشتوانه حرکت خود قرار داده است. دیگر مدعیان نیز برای برپا ساختن دولتی عادل و دور از ظلم و ستم با بهره‌گیری از زمینه‌های موجود در جوامع اسلامی به تشکیل دولت مهدوی وعده می‌دادند؛

دوم. وی فردی مبارز و قدرت‌طلب بوده که توانسته است عده‌ای را گرد آورد تا با شعار عدالت‌گرایی قدرت دولت مرکزی و مقام‌های محلی را به خطر اندازد. از این‌رو، قدرت حاکم او را متهم کرد که ادعای مهدویت دارد و آن‌گاه بهانه‌ای برای سرکوبش

فراهم آورد.

بایزید در ۱۵۷۸ میلادی^{۲۴} کشته شد و روشنیه سیر صعودی خود را از دست داد و به فرقه‌ای کوچک در مناطق افغان‌نشین بدل گردید. جلال‌الدین فرزند بایزید پس از او رهبری این فرقه را به دست گرفت. وی در سال ۱۰۰۷ قمری به غزنین حمله و آن را تصرف کرد، اما پس از چندی فردی از قوم شیعه هزاره او را کشت. میان احداد، نوه بایزید نیز که رهبری فرقه را بر عهده گرفت، در سال ۱۰۳۵ قمری، به دست افراد نورالدین جهان‌گیر، کشته شد. پس از وی، فرزندش عبدالقادر و دیگرانی، رهبران این فرقه بودند.

روشنیه به آرامی از بین رفت و در میان دیگر فرقه‌ها پراکنده شد.^{۲۵} پیرمردان گاهی از بایزید و سلسله او یاد می‌کنند، اما امروز هیچ گروه یا فرقه‌ای با چنین نام و باورهای خاص نمی‌توان یافت. گفته می‌شود که در گوشه و کنار کوه‌های بنگش شمار اندکی از پیروان بایزید انصاری وجود دارند،^{۲۶} اما از چگونگی عقاید و تعداد آنان اطلاع درستی در دست نیست.

اکنون در رود سند دو صخره سیاه وجود دارد که آنها را پیکرهای سنگ شده جلال‌الدین و کمال‌الدین، پسران بایزید انصاری (پیر روشن) می‌دانند. گویا آنان به رود سند افکنده شده بودند. این صخره‌ها هنوز به نام‌های جلالیه و کمالیه، نزدیک گرداب‌هایی در محل اتصال رودهای کابل و سند قرار دارند. برخی از مردم چنین می‌پندارند که آنها به اشکالی در می‌آیند و می‌توانند با نزدیک شدن به قایق‌ها آنها را تکه‌تکه کنند و سرنشینان آنها را به هلاکت برسانند.

*. دکترای کلام.

- ۱ .. نک: محمد بن جریر طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۱، ص ۶-۱۳، چاپ پنجم: انتشارات موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۹ قمری.
- ۲ .. نک: محمدجواد مشکور، *فرهنگ فرق اسلامی*، ص ۱۲۵، چاپ سوم: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ شمسی.
- ۳ .. نک: میرمحمد صدیق فرهنگ، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ج ۱، ص ۴۱-۵۲، چاپ دوم: ناشر محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، تهران ۱۳۸۰ شمسی.
- ۴ .. نک: *دیستان مذاهب*، ج ۱، ص ۲۸۱.
- ۵ .. نک: *فرهنگ فرق اسلامی*، ص ۲۰۵.
- ۶ .. *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ج ۱، ص ۵۶.
- ۷ .. جلدها یا جالندهر قصبه‌ای است در هند. (*لغتنامه دهخدا*)، ج ۱۶، ص ۵۹.
- ۸ .. نک: مونت استورات، *افغانان*، ترجمه آصف فکرت، ص ۶۰۷، چاپ دوم: انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۹ شمسی.
- ۹ .. *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ج ۱، ص ۵۷.
- ۱۰ .. درباره تأثیرپذیری وی از سلیمان اسماعیلی و پیوند وی با برخی از مرتاضان و هم‌چنین چله‌نشینی‌های ابتکاریش نک: *دانش‌نامه جهان اسلام*، زیر نظر غلام‌علی حداد عادل، چاپ دوم: انتشارات بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران ۱۳۷۵ شمسی.
- ۱۱ .. *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ج ۱، ص ۵۸ و ۵۹.
- ۱۲ .. همان، ص ۵۸.
- ۱۳ .. کی‌خسرو اسفندیار، *دیستان مذاهب*، ج ۱، ص ۲۸۳، چاپ اول: انتشارات کتاب‌خانه طهوری، تهران ۱۳۶۲ شمسی.
- ۱۴ .. همان.
- ۱۵ .. همان، ص ۲۸۲.
- ۱۶ .. سوره بقره، آیه ۱۱۵.
- ۱۷ .. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.
- ۱۸ .. *فرهنگ فرق اسلامی*، ص ۲۰۶.
- ۱۹ .. نک: *دایرةالمعارف الاسلامیه*، ج ۱۰، ص ۲۳۸، انتشارات دار المعرفه، بیروت [بی‌تا].
- ۲۰ .. نک: *فرهنگ فرق اسلامی*، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.
- ۲۱ .. نک: یحیی یثربی، *عرفان نظری*، ص ۱۹۶، چاپ چهارم: انتشارات بوستان کتاب، قم ۱۳۸۰ شمسی.
- ۲۲ .. نک: *فرهنگ فرق اسلامی*، ص ۳۱۱.
- ۲۳ .. *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ص ۵۸.
- ۲۴ .. همان، ص ۵۹.
- ۲۵ .. نک: *دیستان مذاهب*، ج ۱، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.
- ۲۶ .. نک: *افغانان*، ص ۲۰۸.